

معلم ادبیات، سیم رابط گنج

نصرالله دادار
عکس: رضا معتمد

در گفت‌وگو با خانم لیلا صبحی خامنه، دبیر ادبیات فارسی، مشهد



کار پویایی است. سروکار داشتن با دست‌کم سی چهل نفر آدم متفاوت در یک روز برایم همیشه جذاب بود و هنوز هم هست. **منش و روش معلمی‌تان را از کجا گرفته‌اید؟**

به گمانم اولین تجربه معلمی که داشتم در شکل‌گیری این منش که می‌فرمایید خیلی مؤثر بوده. اولین تجربه معلمی من، آخرین سال دانشجویی‌ام بود. حق‌التدریس در یک مدرسه راهنمایی در منطقه جوادیه تهران، آن هم به‌جای معلمی که وسط سال برای

آنچه در پی می‌آید متن گفت‌وگویی است که ما با خانم لیلا صبحی خامنه، دبیر ادبیات فارسی ناحیه ۵ مشهد، انجام داده‌ایم. خانم صبحی، متولد سال ۱۳۵۳ در تبریز، از سال ۱۳۷۵ فعالیت آموزشی خود را در آموزش‌وپرورش آغاز کرده است. او در مناطق گوناگونی مانند تهران، تبریز، جلفای آذربایجان شرقی و چناران خراسان معلمی کرده و اکنون در مدارس ناحیه ۵ مشهد به تدریس اشتغال دارد. از ویژگی‌های بارز وی، علاقه‌مند بودن به معلمی، ادبیات فارسی و رمان و داستان است. از ایشان یک کتاب رمان به‌نام «پاییز از پاهایم بالا می‌رود»، چاپ شده است.

کسی هم در این دوست داشتن مؤثر بود؟

به‌صورت خاص نه. خودشغل معلمی به‌نظم

چرا معلم شدید؟

معلمی یکی از شغل‌هایی بود که از دوران نوجوانی و حتی قبل‌تر دوست داشتم.

مرخصی زایمان رفته بود. همه این عوامل در کنار سن کم و بی‌تجربگی من، اوضاع خیلی سختی را برایم به‌وجود آورد به طوری که حدوداً نصف زمان کلاس را صرف آرام کردن بچه‌ها در اوج سنین سرکشی‌شان می‌کردم. از آذرماه که به آن مدرسه رفتم تا حدود اردیبهشت کمابیش این مشکلات را داشتم. اردیبهشت که زمان نمایشگاه کتاب بود، در اوج بی‌تجربگی تصمیم گرفتم، بدون اطلاع مدرسه، بچه‌ها را به نمایشگاه کتاب ببرم. رفتم و چند ساعتی دور زدیم و در مسیر برگشت سوری هم به خوابگاهمان زدیم و جایتمان خالی هندوانه‌ای روی چمن‌ها خوردیم. بعد از این بچه‌ها را به ایستگاه اتوبوس جوادیه رساندم و راهی‌شان کردم، برگشت خوابگاه و از تلفن عمومی محوطه شروع کردم یکی یکی زنگ زدن به خانه‌هاشان و خبر گرفتن که فلائی به سلامت رسید یا نه. درست از جلسه بعد که سر کلاسشان رفتم، همه چیز عوض شده بود. چیزی شبیه ارادت و احترام به من در کلاس شکل گرفته بود. یک جور محبت خاص و هیچ کدام از مشکلات قبلی دیگر نبود.

البته الان که فکرش را می‌کنم آن کار من کار خیلی خطرناک و اشتباهی بود، اما به من آموخت که دور زدن فاصله‌های مرسوم میان شاگرد و معلم چه معجزه‌ها که نمی‌کند!

◀ **یک سالی که در تبریز بودید چطور؟**
آنجا هم خیلی خوب بود. البته در تبریز تدریس نداشتم. کار پرورشی انجام می‌دادم. اما آنجا هم ارتباط خیلی نزدیکی با بچه‌ها داشتیم. هنوز که هنوز است بعد از قریب بیست سال با بعضی‌هاشان در ارتباط هستم.

◀ **به نظر تان چه چیزی موجب شکل‌گیری چنین ارتباطاتی می‌شود؟**
چیزهای زیادی دخیل است. از جو حاکم بر اداره گرفته تا روحیه مدیر و علاقه‌مندی معلم و خود بچه‌ها.

◀ **از اینکه معلمی را انتخاب کردید، خوشحالی‌دید؟**
بله، واقعاً خوشحالم.

◀ **بعد از حدود بیست سال معلمی احساس خستگی نمی‌کنید؟**
نه. هنوز واقعاً نه.

◀ **آیا تاکنون در جوهایی که گاهی همکاران دور هم می‌نشینند و از شغل خود اظهار ناراضی می‌کنند قرار گرفته‌اید؟ به نظر تان**

این ناراضی‌ها چه دلایلی دارد؟
بله. گاهی پیش می‌آید. به‌نظر عمده‌ترین دلیل مسائل معیشتی است. یعنی همین همکاران با همین شرایط کاری اگر دریافتی متناسب‌تری در سطح مشاغل دیگر داشتند، خیلی‌هایشان اعلام ناراضی نمی‌کردند. دلیل دیگر این است که خیلی‌ها از بد حادثه و چون معلمی دم‌دست‌ترین شغل بوده، آن را انتخاب کرده‌اند و شخصاً علاقه‌ای به این کار ندارند.

به‌نظر من سه دسته دلیل دیگر هم در این احساس دخیل است و موجب تشدید آن می‌شود. دلایل مربوط به زمان، مکان و جنسیت. این حس معمولاً در دوره‌های اخیر، در شهرهای بزرگ و در آقایان بیشتر است.

◀ **۱۹ سال است که معلمید. بین بچه‌های دهه ۷۰ و دهه ۹۰ چه تفاوت‌هایی می‌بینید؟ گاهی از همکاران می‌شنویم که بچه‌های قدیم چیز دیگری بودند و بچه‌ها حالا چنین و چنان‌اند. شما با این موضوع موافقید؟**
طبیعتاً بچه‌های هر دوره‌ای با دوره دیگر فرق دارند. اما این فرق داشتن لزوماً به معنی بهتر یا بدتر بودن نیست. ما می‌شنویم که بچه‌های قبل حرف‌گوش‌کن‌تر بودند و به قول معروف بزرگ‌تر و کوچک‌تر حالیشان می‌شد. به‌نظر من این خصوصیات به مکان و بافت اجتماعی هم شدیداً وابسته است. یعنی همین حالا هم در شهرستان‌های کوچک‌تر و در مناطقی از شهر که اتفاقاً پایین شهر محسوب می‌شوند، به‌نظر من کار معلم راحت‌تر است.

◀ **این راحت‌تر که می‌گویید مفهومش چیست؟**
غیر از بافت اجتماعی این مناطق که اغلب سنتی‌تر و روابط میان بزرگ‌تر و کوچک‌تر تعریف شده است، مسئله سطح اقتصادی هم خیلی مهم است. اینکه یک معلم در مدرسه‌ای تدریس کند که نگاه دانش‌آموز و اولیاء به او، نگاه از بالا به پایین و همراه با تحقیر و یا نهایتاً با ترحم باشد، برای من یکی، واقعاً غیرقابل تحمل‌تر از مشکلات مدارس مناطق ضعیف‌تر است.

◀ **اگر کسی به شما مراجعه کند و بگوید می‌خواهم معلم بشوم و نظر تان را بخواهد، چه توصیه‌ای به او می‌کنید؟**

بستگی به این دارد که این سؤال را پیش از انتخاب معلمی از من بپرسد یا پس از آن. پیش از انتخاب، اگر این فرد آقا باشد، بنا

بر همان دلایلی که گفتم، راحت نمی‌شود معلمی را به او توصیه کرد. مگر آنکه علاقه‌اش واقعاً شدید باشد یا امکانات مالی دیگری در اختیار داشته باشد. اما اگر خانم باشد، کسی که خودش مراجعه کند و این حرف را بگوید، معنی‌اش این است که این کار را دوست دارد و من او را در تصمیمش تأیید می‌کنم.

◀ **اگر بعد از انتخاب باشد و مثلاً فرد منابع مالی دیگری در اختیار داشته باشد، چه نکته کلیدی در معلمی هست که می‌خواهید به چنین فردی گوشزد کنید؟**

توصیه‌های زیادی می‌کنم. یکی اینکه اگر می‌خواهد واقعاً از شغلش لذت ببرد، به چارچوب مرسوم و متداولی که مسائل اداری در مورد ارتباط با دانش‌آموزان به او دیکته می‌کند قناعت نکند. دیگر اینکه اگر می‌خواهد ارتباطی صحیح و انسانی با دانش‌آموزانش داشته باشد، برای آن‌ها ارزش و حقوق انسانی قائل باشد. به‌دلیل نارسایی‌های ریشه‌ای موجود در نظام آموزشی، اغلب ما شاهد هستیم که دانش‌آموزان اندیشمندتر، پویاتر، آرمانگراتر و خلاق‌تر با بخشی از این نظام معیوب تعارض پیدا می‌کنند. یک معلم در چنین شرایطی به‌جای سرکوب و استفاده از موضع قدرت، باید به دانش‌آموز حق بدهد و نهایتاً با آوردن دلایلی قانع‌کننده او را مجاب کنند که برای حفظ یک چارچوب کلی، چاره‌ای جز پیروی از مقررات موجود، و تلاش تدریجی و خستگی‌ناپذیر برای تغییر و اصلاح آن‌ها وجود ندارد.

توصیه دیگر در نظر گرفتن تفاوت‌های میان مدارس مختلف است. ما مخصوصاً در درس‌های عمومی مثل ادبیات، تقریباً در همه‌جا کتاب درسی واحدی داریم. در حالی که میان دانش‌آموزان رشته‌ها، مناطق و جنسیت‌های مختلف، تفاوت‌های اساسی در علاقه و نیاز به ادبیات یا هر درس دیگری وجود دارد. برای داشتن یک کلاس علاقه‌مند و پویا، لحاظ کردن این تفاوت‌ها به‌عهده معلم است. «آنچه معلم باید بگوید و انجام بدهد» در یک مدرسه نمونه یا تیزهوشان، با یک مدرسه که دانش‌آموزش در پایه دوم دبیرستان حتی درست نوشتن اسم فامیل خودش را واقعاً بلد نیست، قطعاً باید متفاوت باشد چون هر کدام از این بچه‌ها نیازهای متفاوتی دارند.

◀ **اینکه هر کدام از این‌ها چه نیازهایی**

سروکار
داشتن با
دست کم ۳۰
یا ۴۰ نفر آدم
م تفاوت در
یک روز برایم
جذاب است



دور زدن فاصله‌های مرسوم میان معلم و دانش آموز، چه معجزه‌ها که نمی‌کند

دارند را چطور شناسایی می‌کنید؟

در همان جلسات اول می‌توان این را با مطرح کردن مباحثی جذاب از سطوح مختلف و دیدن واکنشی که بچه‌ها نشان می‌دهند، فهمید. اینکه آیا مشتاق و کنجکاو می‌شوند یا هنوز بی‌علاقه و بی‌حوصله‌اند.

◀ به نظر شما شناخت مخاطب مهم است؟

بله. خیلی هم مهم است. من در یک کلاس باید در ده دقیقه پایانی یا هر زمان آزادی که دارم، برای یک دانش‌آموز از خاقانی و احمدرضا احمدی و بورخس بخوانم و ذهن آماده و مشتاقش را به چالش بکشم و سر کلاس دیگر در همین فرصت، برای دانش‌آموزی دیگر، از دم‌دستی‌ترین و راحت‌ترین رمان‌ها و شعرهای حتی که ارزش ولی زودفهم بخوانم تا دست‌کم ارتباطش با ادبیات قطع نشود و چیزی از کلاس با خودش ببرد که بتواند بفهمد و دوستش داشته‌باشد.

◀ به نظر شما یک معلم نمونه ادبیات چه ویژگی‌هایی باید داشته‌باشد؟

اول از همه اینکه خودش به ادبیات علاقه‌مند باشد. گذشته از این باید مطالعات ادبی‌اش به‌روز باشد و جریان‌های اصلی ادبی را چه در سطح کشور و چه در سطح جهان بشناسد. یک معلم خوب ادبیات نمی‌تواند برای پرورش دانش‌آموزان خلاق به چارچوب کتاب و مطالب کتاب درسی اکتفا کند. مهم‌تر از همه اینکه یک معلم خوب ادبیات باید بیش از آنکه خودش حرف بزند بچه‌ها را به کار بکشد. البته این مختص ادبیات نیست و در همهٔ دروس تا حدودی همین‌گونه است. ادبیات درس حفظ‌کردنی نیست. مبارزه با این تفکر که ادبیات را درس حفظی می‌داند سخت است اما وظیفه معلم خوب این است که به‌جای توضیح ظرافت‌های ادبی که مدنظر کنکور و آزمون‌های مختلف است، در بچه‌ها این اعتمادبه‌نفس را ایجاد کند که خودشان دنبال مفاهیم و ظرافت‌ها ادبی بگردند و از کشف آن‌ها در حد توانشان لذت ببرند.

◀ به‌روز بودن معلم چطور حاصل می‌شود؟

با علاقه‌مندی و مطالعه مستمر. کسی که علاقه‌مند است، طبیعتاً مجلات به‌روز را مطالعه می‌کند، طبیعتاً در فضاهای مجازی و نشست‌ها مشارکت دارد و اگر اهل خلاقیت باشد در جشنواره‌های مختلف شرکت می‌کند و خبر از جریانات دارد.

◀ برداشت من این است که شما می‌گویید معلم خودش باید یاد بگیرد تا بتواند یاد بدهد.

یاد گرفتن طبیعتاً خیلی مهم است. اما «چه چیز» یاد گرفتن مهم‌تر است. من فواید پژوهش در زمینه‌های مثنوی و شاهنامه و... را رد نمی‌کنم اما معتقدم برای سوق دادن دانش‌آموزان به سمت خلاقیت ادبی، سواد ادبی روز معلم ادبیات از این‌ها مهم‌تر است.

◀ اگر بخواهید توصیه‌ای کنید به معلم‌هایی که چندان به شغل خود علاقه‌مند نیستند و باری به هر جهت به این حیطه کشیده شده‌اند، چه می‌گویید؟

از معلم بی‌علاقه نمی‌توان انتظار چندانی داشت. می‌شود چیزهایی در حد شعار و توصیه‌بی‌خود گفت، اما انجام کاری که به آن علاقه نداری خیلی سخت است. هر کاری چه برسد به معلمی!

◀ آیا درس ادبیات می‌تواند تأثیر روی زیبایی‌شناسی، جهان‌بینی، ارزش‌شناسی و دیگر پایه‌های تفکر دانش‌آموزان داشته‌باشد؟

وقتی من یک رمان می‌خوانم، با کمترین هزینهٔ ممکن، یک زندگی جدید را با تمام ابعادش تجربه می‌کنم. شعر جایگاه خودش را دارد اما کسانی که رمان خوب زیاد می‌خوانند با کسانی که نمی‌خوانند در شیوهٔ زندگی و جهان‌بینی تفاوت اساسی دارند. من معتقدم مثلاً آدم «برادران کارامازوف خوانده» با آدم «برادران کارامازوف نخوانده» تفاوت اساسی دارد.

◀ پس چطور روستا را می‌شناسید؟

درس ادبیات چند وظیفهٔ اصلی دارد که اگر در انجام آن موفق شود، کل زندگی دانش‌آموز را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اصولاً ما ادبیات می‌خوانیم تا بتوانیم بهتر و مؤثرتر بشنویم، بگویم، بخوانیم و بنویسیم. در درجه بالاتر هدف این درس، ایجاد ارتباط بین دانش‌آموز و گنجینهٔ آثار ادبی است. ادبیات ما هزار سال سابقه دارد. در این هزار سال، صدها شاعر و نویسنده که هر یک دنیایی از اندیشه با تجربیات منحصر به فرد دارند ظهور کرده‌اند و آثاری از خود برای ما به یادگار گذاشته‌اند. من معلم ادبیات اگر فقط بتوانم پلی بین این

اندیشه‌ها و دانش‌آموزی که دوازده سال به من سپرده شده ایجاد کنم، کارم را تمام و کمال انجام داده‌ام؛ حتی اگر فقط بتوانم بین دانش‌آموز و این گنج ارزشمند نقش سیم رابط را بازی کنم! البته که برای ایجاد این ارتباط، باید اول خودم به خوبی وصل به آن منابع انرژی باشم. باید خودم بفهمم و لذت ببرم تا بتوانم این درک و لذت را به دانش‌آموز منتقل کنم.

◀ خانم صبحی در رمانی که به نام «پاییز از پاهایم بالا می‌رود» نوشته‌اید، یک معلم چند پایه هست. آیا در این زمینه تجربه داشته‌اید؟ چطور با شخصیت معلم چند پایه ارتباط گرفته‌اید؟

من نمی‌خواهم معلم چند پایه را خاص کنم. برایم همان معلم دبستان در روستا بودن مهم بود. از همان دوران نوجوانی این یکی از آرزوهایم بود. البته هیچ‌وقت قسمتم نشد. من خودم روستایی نیستم و معلم روستا هم نبوده‌ام ولی از بستگانم کسانی مثل خاله یا دخترعمه‌هایم بودند که در روستا بیتوته کرده بودند و تدریس می‌کردند. ما گاهی به آن‌ها سر می‌زدیم. همیشه این شکل زندگی و روابط برایم جذابیت ویژه‌ای داشت. یکی از دوستانم هم در روستایی آموزش‌شمار نهضت بود و از سفر کوتاهی که پیش او داشتم خیلی چیزها یاد گرفتم.

◀ پس چطور روستا را می‌شناسید؟
برای شناختن روستا لازم نیست سال‌ها در روستا زندگی کرده باشی. من مادرم روستازاده بوده و همچنین خانواده پدری‌ام. در دوران کودکی و نوجوانی سفر به روستا زیاد داشتم. سفر زیاد در کودکی می‌تواند تأثیرات عمیقی داشته‌باشد. آدم روستایی را لازم نیست حتماً در روستا ببینی. آدم روستایی را هر جا ببینی همان روابط را دارد. مثلاً در کودکی یکی از همسایه‌های ما از عشایر قره‌داغ بود و من خیلی از این روابط و گویش‌ها را از خانوادهٔ آن‌ها آموختم.